تسلی‌بخشی‌های فلسفه

(ویراست جدید)

آلن دوباتن

ترجمهٔ عرفان ثابتی

www.atharebartar.com

فهرست

بخش یکم: تسلی‌بخشی در مواجهه با عدم محبوبیت ۷

بخش دوم: تسلی‌بخشی در مواجهه با کم‌پولی ۵۳

بخش سوم: تسلی‌بخشی در مواجهه با ناکامی ۸۷

بخش چهارم: تسلی‌بخشی در مواجهه با ناتوانی و نابسندگی ۱۳۳

بخش پنجم: تسلی‌بخشیِ قلب شکسته ۲۰۳

بخش ششم: تسلی‌بخشی در مواجهه با سختی‌ها ۲۴۳

یادداشت‌ها ۲۹۱

نمایه ۳۰۱

www.atharebartar.com

۱

چند سال قبل، در یکی از زمستان‌های بسیار سرد نیویورک، پیش از پرواز به لندن، بعدازظهری را آزاد بودم و به نگارخانه‌ای خلوت در طبقهٔ بالای موزهٔ هنر متروپولیتن رفتم. نور اندکی در آن‌جا می‌تابید، و غیر از صدای دلنواز سیستم حرارتی طبقهٔ پایین صدایی شنیده نمی‌شد. دلزده از نقاشی‌های نگارخانه‌های امپرسیونیستی، به دنبال نشانه‌ای از یک کافه‌تریا بودم ـ امیدوار بودم در آن‌جا یک فنجان از شیر شکلات آمریکایی خاصی بخرم که در آن لحظه به شدت به آن میل داشتم ـ که یک بوم نقاشی توجه مرا به خود جلب کرد. مطابق شرح زیر بوم، این نقاشی را ژاک لویی داوید سی و هشت ساله در پاییز ۱۷۸۶ در پاریس کشیده بود.

www.atharebartar.com

سقراط، که مردم آتن به مرگ محکومش کرده‌اند، آماده می‌شود تا جام شوکران را بنوشد و دوستان اندوهگینش او را در بر گرفته‌اند. در بهار سال ۳۹۹ قبل از میلاد، سه شهروند آتنی علیه این فیلسوف اقامهٔ دعوا کردند و او را به عدم پرستش خدایان شهر، ترویج بدعت‌های مذهبی و فاسد کردن جوانان آتنی متهم کردند ــ و به دلیل سنگینی این اتهامات، خواستار مجازات مرگ برای او شدند.

سقراط با متانتی افسانه‌ای به اتهامات پاسخ داد. گرچه فرصت داشت تا در دادگاه از فلسفه‌اش برائت جوید؛ ولی از آنچه به نظرش درست بود، و نه از آنچه می‌دانست مورد پسند همگان است، دفاع کرد. مطابق روایت افلاطون، او با شهامت به هیئت منصفه گفت:

> تا جان در بدن دارم از جستجوی دانش و آگاه ساختن شما به آنچه باید بدانید، دست بر نخواهم داشت... پس، آتنی‌ها، بدانید که خواه سخن آنوتوس را بپذیرید خواه مرا تبرئه کنید، در هیچ حال، رفتاری جز این نخواهم کرد، ولو بارها کشته شوم.[۱]

و این چنین بود که سقراط به فرجام خود در زندانی در آتن رهنمون شد. مرگ او لحظه‌ای سرنوشت‌ساز در تاریخ فلسفه را رقم زد.

www.atharebartar.com

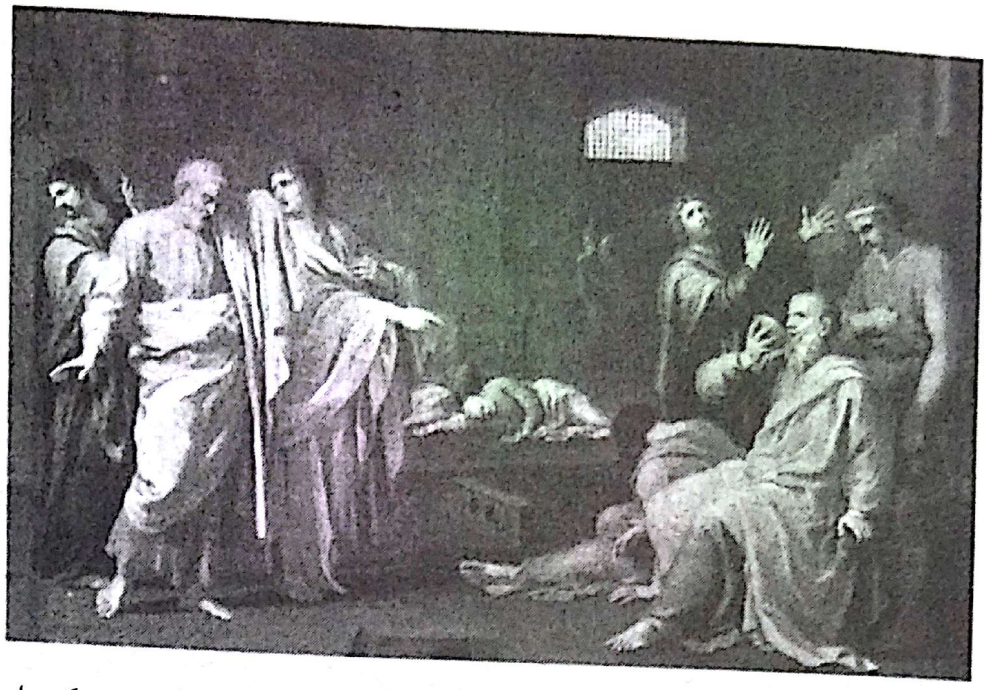

یکی از نشانه‌های اهمیت این رویداد را می‌توان این امر دانست که این واقعه را بارها به تصویر کشیده‌اند. در سال ۱۶۵۰ شارل ـ آلفونس دوفرنوا، نقاش فرانسوی، مرگ سقراط را به تصویر کشید، این تابلو اکنون در گالریا پالاتینا در فلورانس (که هیچ کافه‌تریایی ندارد) در معرض تماشا قرار دارد.

ژاک فیلیپ ژوزف دو سن کانتَن، ۱۷۶۲

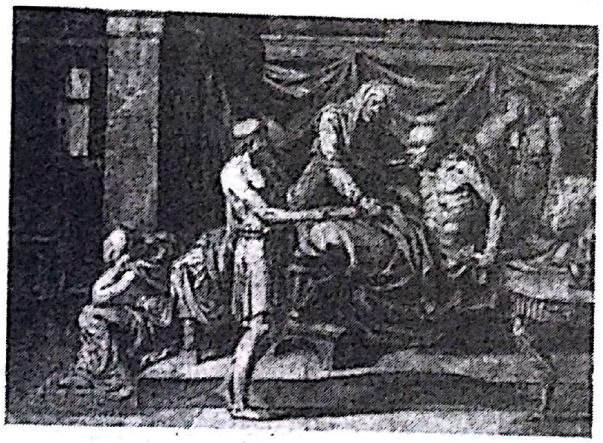

اتی‌ین دو لاواله ـ پوسن، حدود ۱۷۶۰

پی‌یر پرون، ۱۷۹۰

www.atharebartar.com

قرن هجدهم دوران اوج علاقه به مرگ سقراط بود، به ویژه پس از این‌که دیدرو در قسمتی از رساله‌ای در باب شعر دراماتیک توجه همگان را به ظرفیت به تصویر کشیده شدن این واقعه جلب کرد.

در بهار ۱۷۸۶ ژاک ـ لویی داوید از شارل میشل اهل سابلیه، نمایندهٔ ثروتمند مجلس و پژوهشگر برجستهٔ امور یونان، سفارشی دریافت کرد. شرایط قرارداد سخاوتمندانه بود، ۶۰۰۰ لیور پیش‌پرداخت و ۳۰۰۰ لیور دیگر در هنگام تحویل کار (لویی شانزدهم در ازای تابلوی بزرگ‌تر سوگند هوراشیو فقط ۶۰۰۰ لیور پرداخته بود). وقتی این اثر در نمایشگاه سال ۱۷۸۷ به نمایش گذاشته شد، بی‌درنگ آن را درخشان‌ترین اثر دربارهٔ فرجام سقراط شمردند. سر جوشوا رینولدز این اثر را چنین ستود: «استادانه‌ترین و تحسین‌برانگیزترین کوشش هنری که از زمان نمازخانهٔ سیستین و استانزه [اتاق‌ها] اثر رافائل ظهور کرده است. این تصویر، ادای احترامی به آتن عصر پریکلس است.»

من در غرفهٔ اجناس کادویی موزه، پنج کارت‌پستال از آثار داوید را خریدم و، بعداً، در هنگام پرواز بر فراز زمین‌های یخ بستهٔ نیوفاندلند (که قرص کامل ماه و آسمان بدون ابر آن را سبز درخشان کرده بود)، یکی از آن‌ها را وارسی کردم، در حالی که با بی‌میلی به شامی نوک می‌زدم که مهماندار هواپیما در هنگام چُرت نابهنگام روی میز جلویم گذاشته بود.

در این تصویر، افلاطون پای تخت نشسته، قلم و کاغذی در کنار دارد؛ شاهدی خاموش بر بی‌عدالتی حکومت. او در زمان مرگ سقراط بیست و نه ساله بوده ولی داوید وی را به پیرمردی جدی با موهایی جوگندمی تبدیل کرده است. در داخل دهلیز، زندانبانان زانتیپه، همسر سقراط، را از سلول زندان همراهی می‌کنند. هفت دوست در حالت‌های متفاوتی از زاری و ماتم هستند. نزدیک‌ترین مصاحب سقراط، ک[illegible] با دلسوزی و

www.atharebartar.com

نگرانی به استاد خیره شده است. ولی سقراط، راست‌قامت، با اندام و عضلات ورزشکاران، هیچ نشانی از نگرانی و ندامت ندارد. این واقعیت که بسیاری از آتنی‌ها سقراط را نادان دانسته و از او دوری جسته‌اند، او را در اعتقاداتش متزلزل نکرده است. داوید می‌خواسته سقراط را در حال نوشیدن زهر به تصویر کشد، ولی آندره شُنیهٔ شاعر به او گفته این اثر تنش دراماتیکی بیش‌تری خواهد داشت اگر سقراط را در حال به پایان بردن مطلبی فلسفی نشان دهد در حالی که در همان لحظه دستش را با آرامش خیال به طرف شوکرانی دراز می‌کند که به زندگی‌اش خاتمه می‌دهد، که چنین تصویری هم اطاعت سقراط از قوانین آتن و هم پایبندی او را به رسالتش نشان می‌دهد. ما شاهد آخرین لحظات آموزندهٔ زندگی موجودی متعالی هستیم.

شاید به این سبب به شدت تحت تأثیر این کارت‌پستال قرار گرفتم که رفتار ترسیم شده در آن تضاد بسیار زیادی با رفتار من داشت. در گفتگوها، من ترجیح می‌دادم مورد قبول و علاقهٔ طرف مقابل باشم، نه این‌که حقیقت را بگویم. میل به جلب رضایت سبب شده بود که به لطیفه‌های پیش پا افتاده بخندم، درست مثل پدری در شب افتتاحیهٔ نمایشنامهٔ مدرسه‌ای. رفتار من با غریبه‌ها شبیه رفتار نوکرصفتانهٔ دربانی بود که به مهمانان ثروتمندِ هتل خوشامد می‌گوید ــ اشتیاق کف‌آلود ناشی از میل کورکورانهٔ بیمارگونه به جلب محبت. من نسبت به آرا و عقاید اکثریت مردم، به طور علنی، ابراز شک و تردید نمی‌کردم. من در پی جلب تأیید و موافقت صاحبان قدرت بودم و تا مدت‌ها پس از ملاقات با آن‌ها، نگران این بودم که آیا مرا خوشایند یافته‌اند یا نه. در هنگام عبور از گمرک یا رانندگی در کنار ماشین‌های پلیس، آرزوی مبهمی در دل داشتم که ای کاش مأموران اونیفرم‌پوش، نظر خوبی راجع به من داشته باشند.

ولی سقراط در برابر عدم محبوبیت و محکوم شدن از طرف حکومت، متزلزل نشد. او به سبب گله و شکایت دیگران از افکار خود دست برنداشت.

www.atharebartar.com

علاوه بر این، اعتماد به نفس او ناشی از امری ژرف‌تر از تندخویی و شجاعت احمقانه بود. این اعتماد به نفس ریشه در فلسفه داشت. فلسفه به سقراط عقایدی داده بود که می‌توانست در هنگام رویارویی با مخالفت دیگران، به این باورها اعتمادی عقلانی، و نه هیستریک، داشته باشد.

آن شب، بر فراز سرزمین‌های یخی، چنین استقلال فکری نوعی مکاشفه و الهام بود. این امر نویدبخش اصلاح تمایل ناشی از سست‌عنصری به پیروی از رویه‌ها و آرای مورد تأیید جامعه بود. زندگی و مرگ سقراط دعوتی به شکاکیت هوشمندانه است.

مسئلهٔ کلی‌تر این‌که به نظر می‌رسید موضوعی که فیلسوف یونانی مثل اعلای آن به شمار می‌رفت، دعوت به قبول مسئولیتی همزمان ژرف و خنده‌دار است: حکیم و خردمند شدن از طریق فلسفه. به رغم تفاوت‌های زیاد میان بسیاری از متفکرانی که در گذر زمان فیلسوف خوانده شدند (افرادی در حقیقت چنان متفاوت که اگر در مهمانی بزرگی دور هم جمع شوند، نه تنها چیزی ندارند که به یکدیگر بگویند بلکه به احتمال زیاد پس از نوشیدن چند جام، کارشان به دعوا می‌کشد)، این امر ممکن به نظر می‌رسد که بتوانیم گروه کوچکی از انسان‌ها را از دیگران متمایز کنیم، انسان‌هایی با قرن‌ها فاصله از یکدیگر، انسان‌هایی که تا حدودی متعهد به دیدگاهی دربارهٔ فلسفه بودند که از ریشه‌شناسی یونانی این کلمه ــ فیلو به معنای عشق، سوفیا به معنای حکمت ــ برمی‌خاست، گروهی که وجه اشتراکشان علاقهٔ مشترکی بود که به بیان برخی مطالب تسلی‌بخش و عملی دربارهٔ علل بزرگ‌ترین غم‌های ما داشتند. من به چنین کسانی روی آوردم.

www.atharebartar.com